

# ندای جبهه ملی

نشریه سازمانهای جبهه ملی ایران در آمریکا

راه ما راه مصدق است .



دوره پنجم

سال پنجم

شماره ۳۱

شهریور ۱۳۸۶

سپتامبر ۲۰۰۷

## فکر شرکت در انتخابات با کدام زاویه فکری

کامییز قائم مقام - لس آنجلس  
۱۹ اوت ۲۰۰۷

قالی باف گر چه تفاوتی است ولی آنقدر که وزنه را به نفع مردم سو دهد نیست. فقط اعتباری به رژیم داده است که نمایندگانشان از آراء بیشتری برخوردار بوده‌اند. زاویه دوم دیدگاه طرفداران شرکت در انتخابات گر چه ظاهر امر را مثبت جلوه می‌دهد ولی اولاً در هشت سال دوران خاتمی گر چه تحولاتی انجام شد ولی وضع انتخابات نه تنها تغییری نکرد، چه بسا رژیم را از عاقبت کار نگران کرد و عملاً احمدی نژاد بجای خاتمی اصلاح طلب به تخت نشست. امروز حتی اصلاح طلبان طرفدار حاکمیت جمهوری اسلامی و ولایت فقیه مکانی در چارچوب رژیم یا ندارند و یا آنقدر موقعیت شان ضعیف است که محلی از اعراب هم ندارند. چون این رژیم حتی لیبرالیسم مذهبی و یا «لیبرالیسم ولایت فقیه» را هم نمی‌تواند تحمل نماید. سرکوب ملی - مذهبی‌ها نشانه بارزی از آن است و برای خفه کردن اصلاح طلبی و یا ملی گرایی ماشین تبلیغاتی رژیم مرگ بر امریکا، مرگ بر اسرائیل، زنده باد بمب اتم را در صدر کار خود قرار داده است. و آترا به عنوان مسأله ملی در میان جوانان پراکنده می‌کند.

که اینجا و آنجا احتمالاً با کمی گرایش نظر به چپ و یا راست موضوع، از هم فاصله می‌گیرند. در بین طرفداران شرکت در انتخابات نوع دیگری هم موجود است که نفس انتخابات آزاد را تنها وسیله رسیدن به دمکراسی می‌داند و بر آن هستند که باید فشار را بر روی رژیم زیاد کرد که انتخابات آزاد با ناظرین بین المللی انجام گیرد. لذا در هر مرحله این کشمکش آگاهی مردم بیشتر گشته و عملاً رژیم در مقابل نیروی مردم عقب نشینی خواهد کرد و اجازه انتخابات آزاد داده خواهد شد و کم کم چهره رژیم از صحنه سیاست محو خواهد گشت. باید گفت که در عین حال تمام این تفکرها دارای نکاتی قابل توجهی هستند ولی متأسفانه شرایط حاکم بر جامعه ما آوازی دیگر را دیکته می‌کند. در اینکه حق انتخاب کردن و یا انتخاب شدن بخشی از حرکت جامعه دمکراتیک و مدنی است حرفی نیست، ولی فقط بصرف استفاده از حقوق خود قرار نیست به هر کاندائی رای داد بلکه استفاده از حقوق باید در خدمت آزادی و آزادیخواهی باشد، و در آنصورت است که حرکت انتخاباتی در جهت منافع مردم قرار خواهد گرفت. بین احمدی نژاد و

حرکت بانسو می‌رود تا انتخابات و شرکت در آنرا بصورت بخشی از فرهنگ جامعه گرداند. چون هنوز مسأله انتخابات در جامعه ما نه تنها همگانی نیست بلکه اعتماد عمومی به آن در نازلترین سطح است. لذا با درج مقالات و بخش اعلامیه‌ها و فعالیت‌های مشابه، باید سعی نمائیم تا خود را بصورت بخشی از این جریان دمکراتیک در آوریم. زاویه دوم در این دید است که امروز شرایط جامعه ما با دیروز فرق کرده است. نیروهای اصلاح طلب در سطح دیگر و بالاتری از مبارزه قرار دارند. هر چه اصلاح طلبان بیشتری به مجلس راه یابند پایه‌های نظام سست تر می‌گردد و کم کم رژیم مجبور می‌شود که به انتخابات همگانی و آزاد دست بزند و در نتیجه عملاً بدون خون ریزی و یا بوجود آمدن دیکتاتوری دیگر شرایط جامعه عوض می‌شود. بهر حال این لپ استدلال طرفداران انتخابات درون رژیمی می‌باشد

هر چند سال یکبار انتخابات مجلس فرا می‌رسد و بحث و گفتگو در این باره که با شرایط موجود در مملکت آیا شرکت در انتخابات عملی درست است یا نادرست، بحث اصلی جنبش آزادیخواهی درون و بیرون مرزهای کشور می‌شود. در این مقاله من کوشش نموده ام تا موضوع شرکت در انتخابات را در دیدگاههای مختلف مورد بحث و تحلیل قرار دهم. بحث اول را پیرامون طرفداران شرکت در انتخابات قرار می‌دهم. این گروه از دو زاویه شرکت در انتخابات را صحیح ارزیابی می‌کنند. اول اینکه انتخابات حق مسلم هر شهروند است و استفاده از این حق وظیفه هر شهروند می‌باشد. در شرکت در انتخابات است که تمرین دمکراسی و مبارزه مسالمت آمیز انجام می‌پذیرد و مهمتر از آن، تفکر به حق انتخابات و نشان دادن منشاء قدرت که مردم‌اند، اشاعه پیدا می‌کند. و این

ادامه در صفحه ۱۱

از مبارزات حق طلبانه زنان علیه دیکتاتوری رژیم دفاع کنیم

# عواقب خروج از عراق

شهلا صمصامی - لوس آنجلس

حال کشورهای عربی خلیج فارس بی ثبات تر شده و تروریست ها در همه دنیا قوی تر خواهند شد. باین ترتیب امکان حمله به آمریکا و متحدان آن زیادتر خواهد بود. بدلیل این خطرات، کاخ سفید و طرفداران آن می گویند هیچ راهی بجز ماندن و جنگیدن نیست. آمریکا باید تا زمانیکه دموکراسی در عراق و خاور میانه پیروز شود، در این منطقه حضور داشته باشد. حتا اگر اینکار سالها و نسل ها بطول انجامد.

## خروج تدریجی

در محافل نظامی و سیاسی آمریکا این واقعیت نیز روشن است که راه حل خروج از عراق ساده نیست. بازگرداندن ۱۶۰ هزار نیروی نظامی نیاز به استراتژی و برنامه ی بسیار حساب شده دارد. اخیراً «مایکل ماندل بام»، استاد دانشگاه «جان هاپکینز» و متخصص در امور سیاست خارجی آمریکا در مقاله ای نوشته است: «آنچه که در مورد عراق نیاز داریم یک سیاست روشن و چند جانبه است. آمریکا باید به دولت فعلی عراق که اکثرأ شیعه هستند بفهماند که قصد خروج از عراق را دارد. خروج شامل یک برنامه وسیع، ولی تدریجی خواهد بود. باین معنی که تا اواسط سال ۲۰۰۸ میتوان نیمی از نیروی نظامی آمریکا را از عراق بیرون آورد. سپس نیرویی بین ۵۰ هزار و حداکثر ۱۰۰ هزار نفر برای مدت طولانی تر باقی بمانند. وظیفه این نیرو اینست که جلوی گسترش القاعده را گرفته و مانع جنگ شدیدتر بین شیعه و سنی شود. برنامه خروج از عراق باید با یک سیاست دیپلماتیک نیز همراه باشد. آمریکا باید بتواند با کشورهای همسایه عراق بر سر میز مذاکره بنشیند.»

نیروهای خود را بوطن باز گرداند. دموکرات ها تأکید میکنند که جنگ عراق بهترین و مهمترین بهانه برای جلب و تعلیم جوانان طرفدار القاعده است. اهمیت این مسئله از اینروست که از ابتدای حمله به عراق، دولت بوش اعلام کرد که برای جنگ با القاعده به عراق رفته و بجای اینکه با القاعده در خاک آمریکا بجنگند در عراق می جنگند. این تئوری هنوز هم مورد قبول بسیاری از آمریکائیان است. بدینگونه، دموکرات ها استدلال می کنند که حضور نظامی آمریکا در عراق هم اکنون موجب شده است که جوانان عرب مسلمان به گروه های تروریستی گرایش پیدا کنند. با خروج آمریکا این مشکل تا حد زیادی حل خواهد شد. مخارج سنگین جنگ از جمله دلایل دیگری است که دموکرات ها معتقدند باید به این جنگ بی هدف خاتمه داد. تلفات جانی و فرسودگی نیروی نظامی آمریکا که ۶ سال بدون وقفه جنگیده اند از دلایل دیگری است که دموکرات ها برای خروج از عراق ارائه میدهند.

## طرفداران ادامه جنگ

مقامات دولت پرزیدنت بوش و جمهوریخواهان طرفدار آنها معتقدند جنگ همچنان باید ادامه یابد. این گروه می گویند خرج آمریکا از عراق موجب خونریزی بیشتری شده و پیروزی بزرگی برای ایران و القاعده است. در عین

در آمریکا، در اروپا، مسلمانان و غیرمسلمانان همگی بر سر یک واقعیت توافق دارند. نیروی نظامی و دولت آمریکا، عراق را اشغال کرده است و این اشغال نظامی باید بنحوی خاتمه یابد. بحث از مرحله اول که چرا آمریکا به عراق رفت، آیا درست بود یا نه، به مرحله بعدی رسیده است. حضور نظامی آمریکا در عراق به خشونت و بی ثباتی در منطقه می افزاید. هزینه کمر شکن جنگ، رقم سرسام آور ۱۰ بلیون دلار در ماه، آمریکای ثروتمند را به مرز ورشکستگی میرسد. در این بازی شطرنج خطرناک، دیگر مات کردن بی معنی است و ژنرال های پنج ستاره به بن بست رسیده اند. مردم آمریکا از دموکرات و جمهوریخواه، هر روز به مخالفان جنگ می پیوندند. کاندیداهای ریاست جمهوری غالباً در مورد خروج از عراق صحبت میکنند و شکی نیست که جنگ عراق و خروج از عراق از مهمترین مسائل تعیین کننده انتخابات ریاست جمهوری آینده خواهد بود.

## دموکرات ها و خروج از عراق

نمایندگان دموکرات در مجلس نمایندگان و سنا غالباً معتقدند که آمریکا می بایست ماهها پیش از این از عراق خارج میشد. آنها می گویند در حال حاضر بهترین راه حل اینست که آمریکا هرچه زودتر از عراق خارج شود. یا حداکثر در یکسال آینده بخش بزرگی از

روز یکشنبه روز فینال جام فوتبال آسیا، روزی است که عراقی ها برای سال ها بیاد خواهند داشت. روزی که تیم فوتبال عراق با بازیکنان شیعه، سنی، کرد، ترکمن، تنها پس از دو ماه تمرین با شکست تیم عربستان هلهله و شادی و رقص و پایکوبی را باین کشور جنگ زده آورد. لحظه ای که کاپیتان تیم عراق «یونس محمود»، یک سنی ترکمن، تنها گل بازی را وارد دروازه عربستان کرد، تمام عراق پس از سالیان متمادی، یک کشور متحد و یکپارچه شد. حمزه، مرد ۶۰ ساله ی عراقی با اشک در چشمانش می گوید: «ملت های زیادی جام های قهرمانی دنیا را می برند، ولی هیچ کشوری شرایط ملت و مردم عراق را ندارد. علیرغم تراژدی که خانواده ها روزانه با آن زندگی میکنند، تیم فوتبال عراق ثابت کرد که ملت عراق را نمیتوان شکست داد». یک پلیس عراقی میگوید: «ما با خشونت و تروریسم روبرو هستیم. از بدن عراق خون می چکد و این پیروزی مانند مرحمی بر زخم های عمیق ماست. این درسی برای سیاستمداران ماست که بدانند عراقی ها میتوانند متحد باشند. ما همگی تیم فوتبال مان را حمایت میکردیم. هیچکس نمی گفت این بازی کن سنی است، شیعه و یا کرد است. این تیم عراقی بود». اگر چه این پیروزی بطور موقت عراقی ها را متحد کرد، ولی واقعیت مشکل عراق را نمیتوان نادیده گرفت. امروز در عراق

انتخاب ما در سیستم حکومتی است تا در میان عاملان رژیم

## انبازهای اسلحه و مهمات

یکی از ژنرال های بازنشسته ارتش آمریکا معتقد است خروج از عراق بسیار مشکل و با تلفات شاید سنگین خواهد بود. زمانیکه شوروی سابق تصمیم گرفت ۱۲۰ هزار سرباز را از افغانستان خارج کند این کار ۹ ماه بطول انجامید و حداقل ۵۰۰ سرباز کشته و بسیاری مجروح شدند. لازمه خروج از افغانستان، فقط رفتن با طرف مرز بود. آمریکا علاوه بر نیروی نظامی باید صدها هزار قطعات اسلحه، مهمات، توپ، تانک، جیب، هواپیما، هلیکوپتر، کامپیوتر، فکس، و هزاران وسائل دیگر را از عراق از طریق هوا و دریا باین سوی کره ی زمین بیاورد. وسایلی را که نشود حمل کرد باید از بین برد که بدست دشمن نیافتد. هر سرباز آمریکایی که در خیابانهای بغداد راه می رود نزدیک به صد پوند وسائل با خود حمل میکند که شامل لباس، اسلحه، کلاه، چراغ قوه و وسائل ارتباطی و بسیاری چیزهای دیگر است. بر اساس گزارشی که اخیراً به کنگره داده شده است، بیش از ۴۵ هزار وسائل نقلیه زمینی در عراق است. ۱۵ پایگاه نظامی وجود دارد ۳۸ انبار وسیع وسائل نقلیه، ۱۸ مرکز مواد سوختی شامل نفت، بنزین، گاز و برق، بخش دیگری از تجهیزات آمریکا است. ۱۶۰ هزار سرباز علاوه بر وسایل جنگی، وسایل زندگی روزمره نیز در اختیار دارند. از سالن های بزرگ غذاخوری گرفته تا آشپزخانه ها، بیمارستان های نظامی و هزاران تجهیزات دیگر. بنا به گزارش «پنتاگون» برای اینکه آمریکا عراق را ترک کند، نیاز دارد که بلیون ها پوند تجهیزات را خارج کند و این تنها شامل نیروی زمینی است. بر اساس گزارشی که در مورد

جنگ اول عراق در ۱۹۹۱ وجود دارد، یک مانع بزرگ دیگر بویژه در خروج فوری از عراق اینست که وزارت کشاورزی آمریکا اصرار دارد که هر قطعه وسیله ی جنگی و یا غیر جنگی که از عراق وارد آمریکا میشود باید قبلاً بازرسی شده و مطمئن باشند که همراه آن میکرب ها و ویروس هایی که می توانند نه تنها برای انسان بلکه حیوانات و گیاهان نیز خطرناک باشند به آمریکا وارد نشود. بمحض اینکه آمریکا تصمیم بگیرد از عراق خارج شود باید با تمام این مشکلات روبرو شود. بعلاوه خروج سربازان با کشتی انجام میشود و از زمین به آب رسیدن بدون تلفات نخواهد بود. یکی از ژنرال های ارتش میگوید: «در حالیکه سربازان آمریکا از عراق خارج می شوند مردم بخود خواهند گفت: «ما یا می توانیم گل بطرف آنها پرتاب کنیم و یا با گلوله آنها را هدف قرار دهیم و مسلماً گلوله را ترجیح خواهند داد». یک مورد مهم دیگر در مورد خروج از عراق، علاوه بر اسلحه و مهمات و سربازان و پرسنل غیر نظامی، مقاطعه کارانی هستند که در عراق مشغول کار می باشند. در حال حاضر بیش از ۵۰ هزار مقاطعه کار در عراق وجود دارد. اینها کسانی هستند که از جانب شرکت های بزرگ آمریکایی از جمله «هالیبرتون» برای به اصطلاح بازسازی عراق استخدام شده اند. با خروج نیروی نظامی همه و یا بخش مهمی از این افراد باید تخلیه شوند. مورد دیگر هزاران عراقی هستند که برای ارتش آمریکا در مشاغل گوناگون کار میکنند. این افراد با خانواده شان باید به همراه نیروی نظامی از عراق خارج شوند. ماندن این افراد بقیمت زندگی آنها تمام خواهد شد. اخیراً دولت دانمارک ۲ هزار

سرباز خود را از عراق خارج کرد. بهمراه آنها پنج هزار عراقی که مترجمان و خانواده های آنها بودند نیز به دانمارک رفتند. این کاری بود که بیش از ۸۰ درصد از مردم دانمارک تایید کرده بودند. در مورد آمریکا این رقم به هزارها میرسد.

## پس از خروج چه خواهد شد؟

در این زمینه پیش بینی های متعددی میشود. واقعیت اینست که هر زمانی که آمریکا بخواهد از عراق خارج شود، چند اتفاق اجتناب ناپذیر است. بغداد سریعاً به زیر سلطه شیعه ها خواهد رفت. هم اکنون یک نیروی مسلح و بزرگ «ملیشیا» وجود دارد که از مناطق شیعه نشین حفاظت میکند. بدون شک کشتار سنی ها در بغداد بالا خواهد گرفت. در نتیجه سنی ها با کمک بعضی های سابق و باصطلاح تروبیست ها که جنگجویان خارجی هستند، به عملیات خرابکارانه از جمله انفجار بمب در مناطق پر جمعیت مانند بازارها ادامه خواهند داد. امروز که نیروی عظیم نظامی آمریکا وجود دارد، این اتفاقات بطور روزانه رخ میدهد. بطوریکه اخیراً آمریکا مجبور شده با دادن پول و اسلحه به برخی از رؤسای قبیله های سنی، نقش محافظت از سنی ها را به خود آنها بسپارد. در مقابل آمریکا میخواهد نقش القاعده را ضعیف کند. یکی دیگر از سناریو های خروج از عراق اینست که نفوذ و کمک ایران به شیعه ها زیادتیر شده و در نتیجه کشورهای عرب و سنی مانند عربستان و اردن به کمک برادران سنی خود شتافته و در حقیقت جنگ بین شیعه و سنی گسترش می یابد و امکان اینکه شعله جنگ همه خاور میانه را در بر بگیرد نیز وجود دارد. در مقابل بسیاری معتقدند که با خروج آمریکا، اگر چه در کوتاه

مدت جنگ و خونریزی ادامه می یابد، ولی عراقی ها قادرند جناح های مختلف را کنترل کرده و سرنوشت خود را در دست بگیرند و نفوذ القاعده پس از خروج آمریکا کمتر خواهد شد.

## آنها به عراق رفتند که بمانند

زمانیکه دولت پرزیدنت بوش تصمیم گرفت بن لادن و افغانستان را رها کرده و به عراق برود، یک برنامه و نقشه، از پیش آماده شده بود. آمریکا هرگز قصد نداشت بطور موقت در عراق باشد. یکی از هدف های مهم حمله به عراق ایجاد یک پایگاه نظامی بزرگ و مهم برای آمریکا در سومین کشور نفت خیز دنیا بود. شواهد زیادی وجود دارد که حضور آمریکا در عراق طولانی و دراز مدت است. آمریکا در عراق بزرگترین و مجهزترین سفارت خود را که در دنیا بی نظیر است در حال ساختن است. اگر چه آمریکا تحت فشار افکار عمومی بالاخره مجبور خواهد شد بخش مهمی از نیروی نظامی خود را از عراق خارج کند، ولی آمریکا جای پای محکمی در این کشور پیدا کرده است. فراموش نکنیم تمام پالایشگاه های عراق یا توسط بمباران آمریکایی ها و یا حملات تروریستی از بین رفت. برای استخراج نفت و تولید بنزین، عراق نیاز به شرکت های بزرگ نفتی آمریکایی و انگلیسی دارد. در این میان اتحادیه اروپا، بویژه آلمان، فرانسه و همچنین روسیه و چین و حتا ژاپن نیز چشم باین منابع دوخته اند. ولی حضور فیزیکی آمریکا و انگلیس راه را برای یک اقامت دراز مدت فراهم کرده است. سرنوشت عراق و آمریکا صرفنظر از چگونگی برنامه خروج، برای سالیان دراز بهم آمیخته است.

## کودتای ۲۸ مرداد،

### فاجعه ای که با کمک شاه و شیخ به وقوع پیوست!

دکتر محمد علی مهر آسا

سیاست پیشگان پست و بی مقدار، و بالاخره رجاله های قداره بند و جانی، همه سود و موقعیت خویش را برمنافع میهن و مردم ترجیح دادند و به خاطر کسب جاه و قدرت و ثروت یا ازسر نادانی، هم زحمات ملت را بریاد دادند و هم آبروی خویش را برزمین ریختند.

اما در این میان، خیانت شاه به ملت ایران از همه بیشتر است. شاه برخلاف نظر و ادعای هوادارانش، کشور را برای پادشاهی خود می خواست. اگر قرار می بود که او پادشاهی باقدرت نباشد، فرار می کرد. موضع محمد رضاشاه با مصدق از همان ابتدای کار مشخص بود. شاه به علت علاقه به قدرت، با رجال نامدار و با جریزه میانه ای نداشت و آنان را سدر راه قدرتطلبی خویش میدید. درمورد مصدق، این موضوع به کینه و دشمنی انجامیده بود. محمد رضاشاه، از همان زمان که دانشجویان دانشگاه تهران، مصدق را برسر دست به مجلس شورای ملی بردند، کینه ی این رجل ملی را به دل گرفت.

شاه مدتها بود می خواست وصیت پدر را که هنگام ترک ایران خطاب به او گفته بود پی گیرد و اجرا کند. کسانی که محمد رضاشاه را فی النفسه فردی دموکرات توصیف می کنند و معتقدند که او درابتدای پادشاهی دموکرات منش و آزاده بود، یا نا آگاهند و او را نه شناخته بودند، یا دروغگووند و باوجود شناخت، چنین لقبی به او میدهند. محمدرضا شاه، آن زمان میدان را برای عرض اندام مناسب نمی دید و مترصد فرصت بود؛ و گرنه دخالتهای دربار در امر انتخابات مجلس، از همان تاریخ جلوس به سلطنت آغاز شده است. اگر جنگ جهانی دوم پیش نمی آمد که منجر به تبعید

حرجی نیست. زیرا چندین قرن خون ملتهای دیگر حتا امریکائیان را هم مکیده بود.

۲- امریکانیز، کشوری کاپیتالیستی بوده و هست و شرکتهای نفتی اش که درتاراج مواد اولیه و ذخایر زیرزمینی شهره اند و در همان زمان بسیاری از ذخایر نفتی ملتهای جهان سوم را به ثمن بخش می ربودند، با روی کارآمدن حزب جمهوریخواه، دورنمای وضع خود را در مقابله با کشورهایی که با آنها قرارداد داشت تیره می دید؛ و زیان عمل ایران را با تأسی دیگر کشورهای نفتخیز جهان، متوجه بود. بنابراین سران دو قدرت استعماری و استعماری، اگر در آن مبارزه، به مردم ایران توجه نداشتند و سود خویش را بر منافع ایران رجحان دادند، کارشان درچرخه ی میهن پرستی و خدمت به میهن و کشور خود می گردد؛ و اگر غیر این می کردند، بی شبهه به سان سران کودتاچی ایرانی، گرچه خائن به میهن خود نبودند، دستکم زمامدارانی دوراندیش به حساب نمی آمدند. اما ایرانی چرا...؟

در اشاره به کودتای بیست و هشتم مرداد ۱۳۳۲، همواره روی سخن من با هممیهنان و ایرانیانی است که از شاه، تا لومپن، در این فاجعه دست داشتند. شیخان و آخوندهای جاهل و مزدور، ارتشیان رشوه خوار و دزد، حزب توده ی خیانتکار، سرمایه دارن چپاولگر،

گذاشته اند و بیراه رفته اند. اما هیچ یک از آنان، چون به سنگینی و اندازه ی عداوتی که محمد رضاشاه نسبت به مصدق داشت آگاه نبودند و یا به آن اهمیت ندادند، نتوانستند قضاوتی درست از موضوع داشته باشند و حقیقت واقعه را دریابند. عداوتی چنان ریشه دار و جدی که حتا در بستر مرگ، بخشی از کتاب با شتاب نوشته شده را در ناسزا به دشمن مرده، سیاه کند.

اما صاحب این قلم همواره، سهم عوامل خارجی در این کودتا را بسیار سبکتر از جرم و خیانت هممیهنان توطئه گر خود، و دربار محمد رضا شاه برآورد کرده و می دانسته است. من امریکا و انگلیس را مقصر میدانم؛ ولی خیانتکار نمی شناسم. زیرا:

۱ - بریتانیا که با ازدست دادن مستعمرات پربهایش نظیر هند - و سالها پیش چین - در صدد حفظ منافع و آبرو بود، به ناگاه با ملی کردن نفت ایران روبرو شد که هم واکنش جهانی آن وسیع بود و هم منافع مادی اش، کمرشکن. خلع ید ازشرکتی که پشتوانه اش دولت بریتانیای کبیر بود، و بیرون کشیدن چنگال خونخواران از بدن نحیف ملتی کوچک، کار سترگی بود که پیر استعمارگر را به هرگونه چاره اندیشی وامیداشت. بنابراین اگر چنین کهن استعمارگری، توطئه کند و نخواهد به رأی و خواسته ی ملتی ضعیف گردن نهد، براو

تاریخ روند خود را دنبال میکند؛ و به تبع آن وقایع تاریخی نیز هیچگاه از حافظه ی ملتها پاک نمی شوند. کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ خورشیدی که با توطئه ی دربار پهلوی و آخوندهای مرتجع زمان و به کمک و هزینه ی عوامل اطلاعاتی بریتانیا و ایالات متحده امریکا صورت گرفت، از آن جمله وقایعی است که از هرسو برآن سخن رود، نامکرر است. این واقعه و آنچه در این روز گذشت، پیامدهایش چنان هولناک و درعین حال عینی شده است، که عاملان خارجی را نیز به ندامت کشانده و به ملامت خویشتن خویش واداشته است. بریتانیا گرچه تلویحاً اقرار به جرم کرده است، اما احساس پشیمانی ندارد؛ چون طرف اصلی قضیه بود. انتشار اسناد محرمانه ی دولت بریتانیا پس از گذشت سی سال، به روشنی به این صدمه ای که به کشور و ملت ایران وارد کرد، اشاره داشت. برعکس بریتانیا، اغلب دولتهای امریکا پس از گذشت چند دهه از آن فاجعه، صریحاً و تلویحاً هم اقرار به جرم کردند و هم ابراز ندامت سرداده اند. این ابراز پشیمانی را هم از زبان کلیتون شنیدیم و هم درسخرانی وزیر امور خارجه اش.

راجع به این کودتا بیش از نیم قرن است که سخن می گویند و مطلب می نویسند و در بیان آسیب شناسی، بسیاری هم علت را به جای معلول

مزدور و مالکان زراعی دنباله ی اشرافیت سابق که حتا بارها به جانش سوئ قصد کردند.

ضدیت بریتانیا با یاران و دولت مصدق که حتا سبب شد خرید نفت ایران تحریم شود و با بحریه اش جلو دو کشتی حامل نفت ایران را هم گرفت و مصادره کرد، طبیعی و عادی جلوه میکند. اما کینه و عداوت خودیها، اعم از شاه و حزب توده و سیاستمداران مزور را نمی توان به چیزی غیر از خیانت توجیه کرد.

ضدت شاه با مصدق که علاوه بر تمایلات بیگانه پرستی ریشه در خودخواهی و مگالومنی داشت، علنی بود؛ و جای هیچ انکاری از سوی هواداران خاندان پهلوی نیست. توطئه ی سی تیر ۱۳۳۱ و برگرداندن سیاستمداری کهن سال را از فرانسه - که خود شاه به تبعیدش فرستاده بود- تا جای مصدق را بگیرد و در اعلامیه دولتش به مردم بگوید: «... من با مشتهای آهنین آمده ام... و کشتیان را سیاستی دیگر آمد...»

خاطرات تلخ کمتر از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نیست. وقتی قوام در آن اطلاعیه و امریه اش گفت: «... کشتیان را سیاستی دیگر آمد» معنایش این بود که ملی شدن نفت موقوف میشود. اما این ملت ایران بود که با خون خود مشتهای فولادینش را به دربار نشان داد. زیرا اهل خرد و تأمل می دانند که فرمان آتش را به ارتش، تنها فرمانده کل قوا یعنی شاه می تواند صادر کند و کشتار سی تیر را سبب شود. متاسفانه، بعد از آن واقعه، همان مجلسی که اکثریتش به قوام رأی داده و او را جانشین مصدق کرده بود، چون هم وابسته به دربار و هم در محصور مانده بودند، به جای

اینجا مجال پرداختن به جزئیات آن و چگونگی قتل رزم آرا که حتا اسدالله علم نیز تلویحاً آن را به دربار نسبت میدهد، نیست. تنها باید به این موضوع پرداخت که ملی شدن نفت، تکانی در ملت ایران پدید آورد و نهضت ملی ایران را بنیاد نهاد و دکتر مصدق که با پشتکار قانون ملی شدن



را از مجلس گذرانده بود، طی تمهیداتی، و علیرغم مخالف بودن شاه، نخست وزیر شد تا ملی شدن صنعت نفت را به سرانجام رساند. شوربختانه در تمام مدت دو سال و چند ماه زمامداری دکتر مصدق، این رجل ملی و میهن دوست، هیچگاه از توطئه ی دشمنان و مخالفان داخلی و خارجی در امان نبود. رهبر نهضت ملی ایران مجبور بود همواره در دو جبهه بجنگد؛ یکی جبهه ی خارج یعنی قدرت استعماری بریتانیا و متحدانش که ثروت نفت را از چنگشان بیرون آورده بود، و دیگری جبهه داخلی شامل دربار، شریعتمداران و آخوندها، حزب خیانت پیشه ی توده، و بالاخره، سیاستمداران

مشروطه افزودند. ( در مورد تیراندازی بهمن ۱۳۲۷ به محمد رضا شاه، مقاله ای با دلیل مستند در دست تهیه دارم که امید است به زودی به اتمام برسد)

به هرحال از این زمان به بعد، شاه دارای چنان قدرتی شد که هر لحظه می توانست مجلس شورای ملی را منحل و تعطیل کند و بر رأی و

رضاشاه شود و رضا شاه در همان شهریور ۱۳۲۰ سکنه می کرد و در می گذشت و پسرش به صورت طبیعی جانشین و تاجدار می شد، با اطمینان کامل میگویم که همان روش و راه رضاشاه ادامه می یافت. رضا شاه هنگام ترک ایران و با چشمانی اشکبار خطاب به پسرش گفته بود: «... من می روم ولی تنها دغدغه ی خاطر من این است که تو نتوانی این مملکت و وضع را نگهداری...» گذشته از اینکه گفتن این سخن از سوی شاه کشور مشروطه چه اندازه ناروا و خلاف قانون است، محمد رضا که با استعفای پدر پادشاه شده بود، همانجا قول میدهد راه را چنان برود که پدر گفته است...

اما سالها اقامت نیروهای بیگانه در کشور، بعد واقعه ی آذربایجان و کردستان، آنگاه تیر خوردن دستوری و صوری شاه در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ در صحن دانشگاه و ... همه موانعی بودند که شاه را از اقدام سریع برای در دست گیری قدرت مانع می شدند. کار ناصر فخرآرانی در تیراندازی به محمد رضا شاه، بی تردید توطئه ای بود که از سوی خود دربار چیده شده بود تا شاه همچنانکه بعد اتفاق افتاد، ادعا کند کمبود قدرت پادشاه سبب اینگونه توطئه ها علیه من میشود. در نتیجه سال بعد (۱۳۲۸) با دستور تأسیس مجلس مؤسسانی که اکثریت مطلق نمایندگانش را دربار برگزیده بود، قدرت فوق العاده ای برای خود تأمین کرد. نمایندگان که به دستور دربار در سال ۱۳۲۸ مجلس مؤسسان فرمایشی را ساختند، با سخاوت تمام و دور از چشم ملت بیچاره، هر آنچه در توان داشتند، برای افزایش قدرت شاه، ماده و تبصره به عنوان متمم قانون اساسی تصویب کرده و به قانون اساسی

"چه زنده باشم و چه نباشم امیدوارم و بلکه یقین دارم که این آتش خاموش نخواهد شد و مردان بیدار کشور این مبارزه ملی را آنقدر دنبال می کنند تا به نتیجه برسد."

دکتر محمد مصدق

مصدق، مصدق، مصدق  
راهت ادامه دارد...  
نهضت ادامه دارد...

پرویز داورپناه  
مرداد ماه ۱۳۸۶

\*\*\*\*\*

\* کودتای آمریکائی - انگلیسی  
۲۵ و ۲۸ مرداد ۱۳۳۲  
\* کرمیت روزولت، فرمانده سیا  
و کارگردان اصلی کودتای ۲۵ و  
۲۸ مرداد ۱۳۳۲  
\* لوئی هندرسن، سفیر ایالات  
متحده آمریکا در ایران، طراح و  
همگام کودتا با انگلستان  
\* ارنست پرون، دوست و محرم  
راز محمد رضا شاه، مقیم دائم  
دربار، «راسپوتین» ایران.  
\* «آژاکس»: اسم رمز  
کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

## کودتا \*

مرداد،  
ماه کودتا،  
مرگ استقلال و آزادی،  
محو قانون اساسی بود.  
کرمیت و لوئی و پرون،  
با اجرای طرح «آژاکس»  
با اشرف و شاه و زاهدی،  
همراه و همداستان شدند.  
سرنگون شد دولت ملی،  
رهبر محبوب مردم،  
راهی زندان و تبعید گردید.  
نیم قرن،  
بعد از کودتا،  
فریاد جوانان،  
بگوش می رسد:

## به توجه؟!!

دکتر ناصر انقطاع

زهدا، گر که خراباتی و مستم، به توجه  
گر تو سرگرم به نیرنگ و ریایی، چه به من  
تو که اموال یتیمان بخوری شرمت باد  
گر تو افراد بشر را بفریبی هر دم  
تو که با مهر گلی، مرده پرستی، چه به من  
تو همه رنگ و ریایی و ستمکاری و مکر  
گر ندانی ره نیکی و محبت، چه به من  
لب معشوق و سر و زلف نگار و لب جوی  
گر بهشت جای تو باشد، بخدا دوزخ به!  
روز محشر تو بدان، جای تو در جنت نیست  
تو که بی رحم ترین خلق خدایی، چه به من  
گر منم دست فشان عاشق زیبایی و مهر  
گر تو با خون جوانان به وضو استادی  
من که با حربه ی منطق به ستیز تو شدم  
تو که یک ذره غم ملت ایران نیست

صبح تا شب قدح باده بدستم، به توجه  
یا که من، رندم و رسوایم و پستم، به توجه  
من اگر زلف نگاری است به شستم، به توجه  
من که از دام فریب تو بجستم، به توجه  
گر که من شاهد و ساقی پرستم، به توجه  
من اگر با ضمی ساده نشستم، به توجه  
من اگر عهد وفا، با همه بستم، به توجه  
عهد با ساغر و پیمانان بیستم، به توجه  
من اگر حوری و غلمان پرستم، به توجه  
گر من از خشم خداوند پرستم، به توجه  
من اگر عاشق و دلداده و مستم، به توجه  
بت تزویر و خرافات شکستم، به توجه  
لیک من، می زده از روز الستم، به توجه  
بند و زنجیر ریایت بگسستم، به توجه  
من که در راه وطن یکدله هستم، به توجه

## ندای جبهه ملی

سازمان های جبهه ملی ایران در امریکا

زیر نظر شورای نویسندگان  
نشانی پستی:

19231 Sherman way # 18 Reseda, CA 91335 - USA

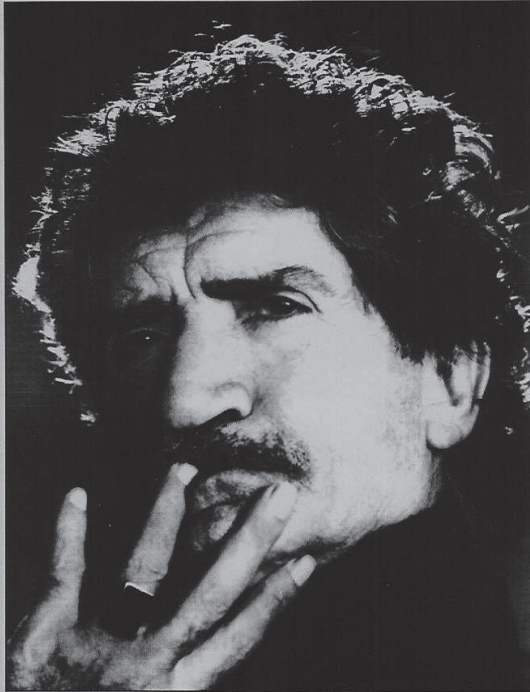
E-mail: jebhemelli\_usa@yahoo.com

www.jebhemelli.net

مقالات ارسالی افراد الزاماً نظرگاه های جبهه ملی ایران نمی باشد.  
مسئولیت مقالات به عهده نویسنده آن می باشد.

تأمین آزادی و عدالت و برقراری حاکمیت ملی و مردمی برای ملت ایران هدف جبهه ملی ایران است.

Karo...



طبال! بزن، بزن که نایبدم شدم  
بر ((تار)) غروب زندگی، ((پود)) شدم  
عمر همه رفت خفته در کوره مرگ  
آتش زده استخوان بی دود شدم

معروفه های پست هر جائی —  
نمیخندم

پای میکوبید و میرقصید.....  
پای میکوبید و میرقصید، لیکن من  
به چشم خویش می بینم که.....میلرزید!  
می بینم که میلرزید و مترسید

از فردای ظلمت کوب و بیداد افکن مردم  
که در عمق سکوت این شب پر اضطراب ساکت فانی  
خبرها دارد از فردای شورانگیز انسانی.....

و من...  
هرچند—مثل سایر رزمندگان راه آزادی—  
کنون خاموش، دربندم.....  
ولی، هرگز، بروی چون شما  
—غارنگران فکر انسانی—  
نمیخندم

## بیاد کارو

این شعر را کارو سالهای پیش برای افشای دیکتاتورها در دوران رژیم سلطنتی ایران سروده و چهار سال پیش در سمینار سازمانهای جبهه ملی ایران در امریکا در محل کانون سخن تحت عنوان

"برای دیکتاتورها که فکر میکنند کسی هستند"  
اجرا کرد.

## نه من دیگر نمیخندم

نه من دیگر بروی ناکسان هرگز نمیخندم  
دگر پیمان عشق جاودانی  
با شما معروفه های پست هر جائی  
نمی بندم...؟

شما کینسان در این پهنای محنت گستر ظلمت  
ز قلب آسمان جهل و نادانی

به دریا و به صحرای امید و عشق بی پایان این ملت  
تگرگ ذلت و فقر و پریشانی و موهومات میبارد....

شما کندر چمنزار بدون آب این دوران توفانی  
بفرمان خدا بان طلا—  
تخم فساد و یاس میکارید

شما هرزه درایان پلید بی سروپا  
که با ساز هوس پرداز و افسون ساز بیگانه

چنین بی قید و بی ترس و سراپا نخوت و تکبت  
به بام کلبه ی فقر و بروی پیکر صد پاره ی ملت  
سحر تا شام میرقصد.....

قسم بر آتش عصبان ایمانی  
که سوزاندست تخم یاس را  
در عمق قلب آرزومندم  
که من هرگز بروی چون شما

پلورالیسم سیاسی — حق دگر اندیش — آزادی اندیشه

## به مناسبت کودتای ۲۸ مرداد

دکتر محمد اقتداری  
واشنگتن ۲۸ مرداد ۱۳۸۶

دکتر حسین باقرزاده در مقاله "برکناری با براندازی مرادف نیست!" ۳ جون ۲۰۰۷ به چند نکته اشاره نموده اند که برخورد به یکی از آن نکات به مناسبت سالگرد کودتای ۲۸ مرداد بی مناسبت نیست.

آقای باقرزاده در زمره یک روشنفکر ایرانی در پی اهداف حقوق بشری و استقرار آزادی و دموکراسی در ایران، قلمفرسائی می فرمایند. عده ای از روشنفکران آمریکائی همانند پال وولفویتس و دیگران که در گذشته نه چندان دور، دایه عنایت به سوسیالیسم را داشتند و از طرفداران پروپاقرص تروتسکی، انقلابی معروف دوران بلشویک ها بودند، در گذر زمان سر از جمعیت نئوکان های طرفدار پرزیدنت بوش و چینی در آوردند و سیاست دمکراتیزه نمودن خاورمیانه را در دستور کار سیاست خارجی دولت آمریکا قرار دادند. آنها نسخه تجاوز به افغانستان و عراق توسط آمریکا را پیچیدند و تا اکنون در عراق بیش از ۲۰۰ هزار کشته و زخمی و میلیون ها عراقی بدبخت را بی خانمان نموده و کشوری را در زیر بمب های آمریکائی به مخروبه تبدیل نموده اند. و این همه با توجیه ارمغان دموکراسی برای آن مردم استبداد زده. اکنون روشنفکران ایرانی که بعضا در گذشته مائوئیست و یا چپ های چریک و یا از گرایشات دیگر

چپ ایران و یا در سایر گروه های سیاسی فعالیت داشته اند در قالب "نئوکان های ایرانی" ظاهر شده اند. جالب آن که نقطه مشترک همه این "نئوکان های ایرانی" حمله به مصدق، نفی کودتای ۲۸ مرداد، نفی مبارزات مردم بر علیه تسلط استعمارگران انگلیسی بر منابع صنعت نفت میباشد. نظریات "امروزی و جدید" "نئوکان های ایرانی" در قالب بازنگری های تاریخی مطرح میشوند. از جمله تجدید نظریات تاریخی آنان تبدیل رضاشاه که توسط برنامه انگلستان سر کار آمد و توسط همان ها نیز از کشور ایران رانده شد به رهبر بزرگ تاریخی. تبدیل نخست وزیر ضعیف النفسی همانند هویدا به عنوان شخصیتی پیشرو. تبدیل قوام السلطنه که دو بار توسط مجلس شورای ملی حکم اخراجش از ایران صادر شده بود به عنوان سیاستمدار متبحر که ایرانیان باید بدو مفتخر باشند. در زمره اینان شخصیت هائی همچودکتر عباس میلانی، حمید شوکت و علی میرفطروس را میتوان نام برد. البته کسان دیگری نیز دست اندر کار خدشه زدن به مصدق میباشند از جمله دکتر جلال متینی و قوچانی. در این میان جناب باقرزاده در پی زدودن اهمیت مبارزات مصدق، مطلب زیرکانه ای برای مخدوش کردن کودتای انگلیسی/آمریکائی ۲۸ مرداد مطرح مینمایند: او در

مقاله ذکر شده می نویسد " رفرم یا اصلاح یک هدف سیاسی است که تغییر در درون یک ساختار را دنبال می کند... اصلاح در جوامع دموکراتیک به صورت منظم و پیوسته از طریق انتخابات دنبال می شود. در جوامع غیر دموکراتیک، این امر گاه از راه های انتخابات و گاه از طریق کودتا (با دخالت/ حمله خارجی). اغلب کودتاهای سیاسی با هدف رفرم (اصلاح) انجام می شود... کودتای قاسم در عراق یا قذافی در لیبی به تغییر ساختاری نظام انجامید. کودتای ۲۸ مرداد نیز هدفی رفرمیستی داشت و طرفدارانش آن را در راه "بهرتر کردن" نظام ارزیابی می کردند." جان کلام در همین نکته اخیر است که جناب باقرزاده از یک طرف مدعیند که رفرم برخلاف تصور عام، بار ارزشی ندارد ولی خود ایشان بار ارزشی کودتای ۲۸ مرداد را از زاویه طرفداران کودتا تحت عنوان رفرم در نظام مطرح می نمایند.

برای روشن شدن مطلب اجازه بفرمائید تعاریف دانشگاهی چند کلمه را بیان نمایم: کلمه رفرم به معنی اصلاح میباشد. آنگاه که رفرم و یا اصلاح جنبه اجتماعی پیدا مینماید خصلت جنبشی به آن افزوده میشود. جنبش اصلاحات Reform Movement نمونه ای از جنبش اجتماعی است که هدفش تغییرات

قدم به قدم و تدریجی است و یا تغییر در بخشی از جامعه بجای تغییرات یکباره و ریشه ای است. اغلب اوقات جنبش های اصلاح طلبانه ریشه در تفکرات لیبرالیسم دارد گر چه میتواند ریشه در تفکرات سوسیالیستی و مذهبی نیز داشته باشد. جنبش اصلاحات متفاوت از جنبش های رادیکال همانند جنبش های انقلابی و جنبش های ارتجائی است. جنبش های رفرمیستی اواخر قرن ۱۸ انگلستان، جنبش های رفرمیستی ۱۹۳۰-۱۸۴۰ در آمریکا و جنبش رفرمیستی مهاتما گاندی در زمینه اقتصاد روستائی نمونه های جالب توجهی برای مطالعه این موضوع میباشدند.

کلمه ارتجاع در فرانسه به ضد انقلاب نسبت داده میشود. جنبش ارتجاعی Reactionary Movement را میتوان به ضد انقلابیون اطلاق نمود. در انقلاب فرانسه ضد انقلابیونی که در پی بازگرداندن نظام باستانی سلطنت بودند را ضد انقلابیون مینامیدند. در اوائل قرن بیستم آن هائی که خواهان رل قویتر کلیسای کاتولیک در اجتماع بودند و گروهها و افرادی که به بعضی از مبانی تفکر لیبرالیسم، سوسیال دموکراسی، سکولاریسم و تفکرات چپی انتقاد میکردند را ارتجاعیون مینامیدند.

جنبش های اجتماعی Social Movement را به نوعی حرکت های اجتماعی اطلاق مینمایند. این نوع جنبش ها توسط مردم برای رسیدن به اهداف معین و خاصی انجام میگردد. همانند جنبش ضد جنگ در آمریکا و اروپا. جنبش های اجتماعی با جنبش های سیاسی که توسط احزاب به اجرا در می آیند متفاوت است.

کودتا Coup d' etat به معنی تغییر غافلگیرانه دولت است که اغلب اوقات از طرق غیر قانونی

ایرانی آباد، آزاد و مستقل هدف جبهه ملی ایران است

در پایان شب سیه و بازگشت به قدرت، انسان هائی آزادمنش، مستقل و دموکرات باشند. وقتی آقای داریوش همایون میگوید که تضمینی برای چنان روزی نیست.

آدم میماند که اشخاصی همچو باقرزاده و روستادل به چه بسته اند؟ سالیان درازی است که بخش های مختلفی از طرفداران نظام پادشاهی و سایر سلطنت طلبان برای کسب وجه سیاسی و اجتماعی و همچنین تحت فشار مشاورین آمریکائیشان، در پی "اتحاد بزرگ" با گونه های مختلف نیروهای ملی بوده اند. جریان "کنفرانس ملی" و جریان سال ۲۰۰۰ در واشنگتن و بالاخره سه کنفرانس برلن، لندن و پاریس تبلوری از این حرکت میباشند. گرایش این کنفرانس ها به سوی "استفاده" از امکانات بین المللی که باید گفت آمریکائی

برای تغییر نظام جمهوری اسلامی ایران، از یک طرف تبلوری است از تفکر انقیاد و تسلیم در برابر قدرت قاهره آمریکا و در نهایت باز کردن پای آمریکا بر سرنوشت سرزمین ایران و از طرف دیگر تبلوری است از عدم درک درست از جامعه ایران که در نهایت به گونه ای عدم اعتماد به مردم و به خصوص نسل جوان ایران است. مردم ایران خواهان دخالت آمریکا در امورشان نیستند.

توصییه این جانب به بخشی از نیروهای ملی که دچار وسوسه های بازماندگان نظام سابق شده اند آنست که گرچه در حیطه های اجتماعی میتوان روابط انسانی با همه افراد داشت ولی در مناسبات سیاسی از هم آمیختگی های نا مانوس به پرهیزند.

مصدق میگوید "ای مرگ بر آن کسانی که به جای خدمت، خیانت به وطن را پیشه خود قرار می دهند."

برگزار کنندگان کنفرانس پاریس در حال انجام وظایف تدارکات فکری برای آن بودند و در ضمن نخواستند که مستقیماً به مصدق حمله نمایند، در صدد بر آمده



اند که علی الحساب شالوده های موضوع کودتا را زیر سؤال ببرند. آیا تدارک فکری برای کنفرانس پاریس خوش خدمتی به آقای تیمرمن، که از لایبگرن اسرائیل است و از جمله دستان پشت پرده سیاست ریزان کنفرانس پاریس و همچنین آقای شهریار آهی که جزء نیروهائی است که خواهان بازگشت نظام شکست خورده پادشاهی سابق است نیست؟

تکلیف نیروهائی که نظام گذشته را از دست داده اند روشن است. آنها خواهان بازگشت آن نظام و یا چیزی شبیه آن و نه لزوماً از همان خاندان هستند و حاضرند به هر دری بزنند تا دوباره بر سر قدرت جا بگیرند. برای آن ها در خواست کمک از آمریکا برای "نجات" ایران و رسیدن به قدرت امر شرم آوری نیست. مگر یکبار انجام نداده اند؟ آنها خود از بنیان کودتای ۲۸ مرداد هستند. از بازماندگان نظام استبدادی گذشته چگونه میتوان انتظار داشت که

تخیلی بیش نیست. البته بازماندگان آن نظام با ظله و زاری برای آنچه از دست داده اند چه اشکها که نمی ریزند. چه آرزوهائی که در سر نمی پرورند. چه فعالیت هائی که

انجام نمیدهند. چه دست هائی که به دامن از ما بهتران دراز نمی کنند. و این همه برای بازگشت آن نظام از دست رفته. ولی این جنت مکانان بایدروزی این واقعیت را بپذیرند که نظام گذشته بر گشت ناپذیر است. با توجه به این تعاریف آکادمیک، چگونه جناب باقر زاده به خود اجازه میدهند که برای توجیه نظریاتشان دست به چنان تحریفاتی بزنند؟ همچون نوکان های آمریکائی با کلمات بازی نموده و آنچنان که مشاهده میشود کودتای ۲۸ مرداد را یک نوع حرکت رفرمیستی تدائی مینمایند. کودتای ۲۸ مرداد دارای اسناد و مدارک معتبر خود است و کوشش های روشنفکران مغرض نمی تواند در اصالت آن واقعه دردناک و خائنانه خللی وارد سازد. ممکن است سؤال شود که جناب باقرزاده چرا همچو نظریاتی را مینویسند؟ البته نگارنده از امیال باطنی جناب باقرزاده با اطلاع نیست ولی میتوان ذکر نمود که با توجه به آن که ایشان به عنوان یکی از

توسط بخشی از دولت حاکم انجام میگردد. تغییرات حاصله در بالاترین سطح دولت انجام میشود. کودتا را نوعی مهندسی سیاسی نیز تعریف مینمایند. کودتا از انقلاب متفاوت است. کودتا کلمه ای فرانسوی به مفهوم حمله و تهاجم به دولت است. کودتا دارای خصلتهای رفرمیستی نیست گرچه سردمداران آن مدعی انواع رفرم ها باشند. نمونه جنرال مشرف در پاکستان تبلوری است از اقدامی کودتائی بر علیه دولت قانونی وقت ولی با نیت همسازگاری با سیاست های آمریکا. کدام سیاست رفرمیستی توسط مشرف انجام گرفته است؟ انقلاب Revolution توسط گروه های بزرگ اجتماع و گروه های سیاسی هدایت کننده و برای تغییرات سیاسی و ریشه ای در نظام حاکم از طریق اعمال مغایر قانون اساسی موجود در آن جامعه، انجام میگردد. همانند انقلاب ایران. بهار آزادی اوان انقلاب به یاد همگی است. چرا بهار آزادی؟ برای آنکه تا قبل از انقلاب استبداد شاهنشاهی و ساواک به عنوان بازوی اجرائی کنترل اجتماع، جلو هر نفس کشیدنی را می گرفت. صدها عوامل مختلف موجب بروز انقلاب ایران شد. انقلاب کاری نیست که به خواست این و آن بوجود آید. در عین حال باید گفت که بعضی ها فکر میکنند که انقلاب حرکتی است که میبایستی نتایج عالی عاید ملتی بنماید. تنها چیزی که به جرات در باره انقلاب میتوان گفت آنست که انقلاب موجب جابجائی های عظیم اجتماعی میشود. امری که در ایران بوضوح انجام گرفته است. مقامات با قدرت و پولدار سابق از صحنه قدرت و تسلط بر امور مالی کشور کنار زده شدند و گروه دیگری از جامعه بر قدرت سیاسی و امور مالی تسلط یافتند. تخیل بازگشت نظام پادشاهی،

با سر نیزه می توان فتح کرد ولی بر روی سر نیزه نمی توان نشست

## کودتای ۲۸ مرداد

طعن به دربار و شاه، قوام پیرمرد را دراز کردند؛ و همان نمایندگان رأی به مصادره ی اموال قوام دادند که روح مصدق از آن خبر نداشت. در دوره ی ۱۷ مجلس شورای ملی، با وجودی که در زمامداری مصدق انتخابات صورت گرفته بود، اما چون مصدق اهل مداخله نبود و به آزادی انتخابات ایمان داشت، نمایندگان شهرستانها به ویژه شهرهایی که پادگان نظامی داشت و یا مالکان زرعی رأی روستائیان را داشتند، همه دستچین و برگزیده ی دربار بودند. بدیهی است به علت قدرت ارتش و بعضاً ژاندارمری، مخالفت دولت با روالی که دربار می خواست، به جایی نمیرسید. به عنوان نمونه، از شهر کردنشین و سنی مذهب مهاباد، با دخالت سپهد وهرام فرمانده سپاه آذربایجان، دکتر سید حسن امامی معمم شیعه و امام جمعه ی تهران، نماینده شد. و از شهر شیعه های متعصب ورامین، عبدالرحمان فرامرزی سنی مذهب و اهل دشتستان فارس منتصب گشت!

چنین مجلسی با چنین نمایندگانی بود که مصدق را وا میداشت تا همواره به رأی مردم یعنی ملت اصلی ایران نظر کند و از آنان بخواهد که او را پشتیبان باشند. آمدن او در میان مردم در میدان بهارستان و جلو مجلس، پاسخی بود که به نمایندگان می داد که توسط دربار منتصب شده بودند. بنابراین، فرزندم مرداد ماه ۱۳۳۲ مطابق اصول قانون اساسی که ملت و مردم را صاحب اختیار کشور میداند، مراجعه ی رئیس دولت بود به دیدگاه ملت و مردم. از کودتای مرداد ۱۳۳۲ تاکنون،

ملاغظی هائی که شرمنده اند رسماً سلطنت طلبی شان را عیان کنند و همچنین دوستان خانان پهلوی، ایراد می گیرند که فرزندم خلاف قانون اساسی بود که نظری به غایت غلط است. زیرا:

الف- در تمام کشورهای دمکرات و دموکراسی پیشه، در هر مرحله و مقطعی دولت به رأی عام مراجعه میکند و از مردم برای تصویب اهم مسائل، رأی می گیرد. در این مورد توجه عموم را به مقاله ی آقای دکتر عباس توفیق که در بیشتر سایتها منعکس است، معطوف میدارم. ب- درست است که فرزندم در قانون اساسی نام برده نشده، اما منع هم نشده است. زیرا چنانکه اشاره شد، دموکراسی یعنی رأی مردم؛ و این طلب رأی هر لحظه که لازم باشد، باید صورت گیرد.

ج- اگر طبق نظر هواداران سلطنت و گفته ی دادستان بیدادگاه مصدق یعنی سرتیب آزموده مشهور، فرزندم خلاف قانون اساسی بود، چرا شاه در روز ۶ بهمن ۱۳۴۱ برای اجرای انقلاب سفیدش فرزندم کرد؟ و چرا آزموده که آن زمان سرلشکر بود ایراد نگرفت؟

بر گردم به اول مقاله و آن قسمت که محمد رضاشاه، چون آرزوی رسیدن به قدرت مطلق مانند پدرش را داشت، همواره مترصد بود تا فرصتی دست دهد که مانند پدر حاکم مطلق العنان شود. برای اثبات نظرم لازم میدانم خاطرات جمال امامی را نقل کنم. جمال امامی که وابستگی اش به سیاست بریتانیا شهره بود، سالها از نمایندگان پر تلاش و پر حرارت و حراف مجلس بود و در پیری هم سناتور شد. او در خاطراتش نوشته است:

« وقتی که سپهد زاهدی از نخست وزیری استعفا کرد و من از رادیو

مطلب را شنیدم، فوراً شال و کلاه کرده و به دربار رفتم. من اجازه داشتم هر لحظه که لازم باشد شرفیاب شوم و این موضوع را دربانان دربار می دانستند و لذا در شرفیابی راهنمایی هم میکردند. زمانی که به کاخ رسیدم اعلیحضرت عصائی در دست داشتند و دور حوض بزرگ حیاط کاخ راه می رفتند. ازدور که مرا دید، فرمود، ها امامی چگونه شد که یاد ما کردی. عرض ادب کردم و گفتم: قربان زاهدی خطاکار است؟ فرمودند نه. عرض کردم نسبت به اعلیحضرت خلافی انجام داده اند؟ فرمودند نه چرا این حرف را میزنی؟ عرض کردم پس چرا او را برداشتید؟... در این موقع اعلیحضرت به عصایش تکیه کرد و گفت: خودم می خواهم عصا را نگهدارم...» و از این زمان و پس از رفتن زاهدی که با کودتا سرکار آمده و تنها رجل نسبتاً قدرتمند دستگاه بود، هر کس که نخست وزیر شد، در برابر کوکبه و دبدبه ی شاه برگ چغندری بیش نبود. اگر به توصیه کندی مدتی کوتاه علی امنی را تحمل کرد، علتش را باید در ترس از ارباب جستجو کرد. البته در مقابل همین استثنا نیز، بنا به قولی که در مسافرت به امریکا به جان کندی رئیس جمهوری وقت داد که هر چه امریکا بخواهد خودم اطاعت میکنم و تمنا دارم آقا بالاسر برایم تتراشید، اعلیحضرت خود کماندار میدان گشت و با توام کردن مطلق سلطنت و حکومت، ایران را به سوی انقلاب سوق داد. دنبال علت کودتا در هیچ مقام و مکانی نباشیم؛ کرم درخت از خود درخت است. اگر شاه کشور چنان عداوتی نسبت به نخست وزیر منتخب مجلس نداشت، اگر شاه به جای نظر به قدرت مطلقه،

پادشاهی میکرد، اگر شاه در انتخابات مجلس دخالت نمی کرد و حکومت را به نمایندگان مردم و دولت منتخب مردم وا میگذاشت، هیچگاه خارجی به خود پروا و اجازه نمیداد که در فکر کودتا و سرنگونی دولت ملی باشد و علیه منتخب مردم کودتا کند. کودتا در ایران و به دست عوامل ایرانی انجام شد نه در ماوراء بحارا! به این دلیل است که من بار بزرگ این خیانت را به دوش محمد رضاشاه می نهم و او را مستقیم و غیرمستقیم، مسئول چنین وضعی در خاورمیانه میدانم. بی تردید، در این میان نقش آیت الله کاشانی و دیگر آخوندهائی مانند بهبهانی نیز در پشتیبانی از شاه و دشمنی بامصدق، لکه ای دیگر از ننگ تشیع و آخوندهاست. آخوندهائی که آن زمان فریاد بر میداشتند: «مورچگان شاه دارند، مصدق می خواهد شاه ما را بردارد» اما بعدها که هوس قدرت و حکومت کردند، جمهوری اسلامی ساختند. به هر حال ایرانیانی که یا با مخالفتهای بی جا و یا با شرکت مستقیم، آن کودتا را سبب شدند و با عداوتشان با دولت ملی، زمینه ساز دخالت بیگانگان برای برافتادن دولت بودند، همه خائن به کشور و مردمند. تفاوتی ندارد که آن افراد چه کسانی بودند، شاه، آیت الله، نماینده ی مجلس مانند مکی و بقائی و حائریزاده و... یا فواحش و لومپنها و بی مخها... اینها نه تنها به ایران، بل به تمام ملل ستمدیده و در استبداد مانده خاورمیانه ستم و جفا کردند؛ و گرنه امروز دستکم آن اقلیم رنگ و بوئی دیگر داشت.

کالیفرنیا دکتر محمد علی مهرآسا  
جمعه ۲۶ مرداد ۱۳۸۶

## فکر شرکت در انتخابات با کدام زاویه فکری

و می‌بینیم که در اینکار خیلی هم عقب نیستند. جوانانی که اکثریت آنها با داشتن مدارک تحصیلی بیکار مانده‌اند، اینجا و آنجا فریاد آزادی برای ساختن بمب اتم می‌کشند، چه بسا بمب اتم مسئله کار و زندگی و عدالت اجتماعی را حل خواهد کرد و گوئی گره کار در حل مسئله اتمی به نفع ایران است. نتیجتاً اصلاح طلبان درون رژیم، در واقع چه بخواهند و چه نخواهند تبدیل به سوپاپ بخار حفظ نظام گردیده‌اند. دیدیم که مقاومت برای گرفتن آزادی را تنها با شرط حفظ نظام ادامه می‌دهند و هرگونه خطری که نظام را بخطر اندازد را علیه منافع ملی و امت اسلام ارزیابی می‌کنند. لذا این افراد هرگز حاضر نخواهند شد از حقوق دگراندیشان برای شرکت در انتخابات دفاع نمایند. بهر حال شما در انتخاباتی شرکت خواهید کرد که از ۲۵۰ کانیدا فقط سه نفر حق انتخاب شدن را دارند. احتمالاً یکی از آنها آداب معاشرت بهتری دارد و از نواختن تار هم بدش نمی‌آید ولی هیچکدام حاضر نیستند بدنبال قاتلین فروهرها بروند و یا وقتی خانم الهه خواننده مشهور در حال اغما بود سه بیمارستان بزرگ ایشان را بخاطر گذشته‌ی ایشان پذیرفتند و پیکر نیمه جان ایشانرا دربدر، در آمبولانس، به اینجا و آنجا کشانند، تا جان سپرد. و تصور نمی‌کنم اگر رئیس جمهور اصلاح طلبی داشتیم از حق خانم الهه دفاع می‌کرد. صحبت بر این است که چیزی تغییر نکرده است (البته در رابطه با انتخابات) و فقط گاهی لبخندی بر لبان ایشان دیده می‌شود که دال بر

آرامش درونی ایشان است. مطمئن هستم بر لبان چنگیز خان مغول هم گاهی این تبسم‌ها نقش می‌بست! خلاصه حتی اگر اصلاح طلبان دولتی قلبی پاک هم داشته باشند تحول فقط سطحی خواهد بود و قانون انتخابات تغییر نخواهد کرد. چون ادامه زندگی این رژیم بستگی به ادامه چنین سیستمی را دارد. کوچکترین خللی در این سیستم، حیات رژیم را مختل خواهد کرد. تصور می‌کنم آنهایی که انتخابات آزاد را شرط پیروزی ملت می‌دانند در گفتار ایشان حقیقتی نهفته است. جامعه‌ای وقتی آزاد است که آزادانه انتخاب کند و انتخاب شود. باید این شعار آزادی انتخابات در سر لوحه کار ما قرار گیرد. ولی باید بدانیم که این شعار لزوماً انتخابات آزاد را میسر نمی‌کند. به تاریخ مبارزات دمکراتیک جهان که نگاه می‌کنیم کشورهای دیکتاتوری فقط زمانی حاضر به انتخابات آزاد شده‌اند که در موضع ضعف قرار گرفته‌اند و بعد از آنهم آثار حکومت ایشان از میان رفته است و دیگر جایی در کشور خود نداشته‌اند. حکومت‌های دیکتاتوری در قدرت هرگز انتخابات آزاد را نپذیرفته‌اند و تا دم مرگ از انجام آن جلوگیری نموده‌اند. مثال‌ها زیاد است. فرانکو (اسپانیا) سالازار (پرتغال) و بسیاری دیگر که انتخابات آزاد هرگز در دوران آنها انجام نشده است. فقط حکومت‌های دیکتاتوری که بر مبنای شرایط داخلی و یا خارجی در موضع ضعف قرار گرفته‌اند به ناچار شرایط انتخابات آزاد را پذیرفته‌اند. نمونه‌های آنهم بسیارند: پینوشه (شیلی) اسلوبدان (یوگوسلاوی)، مارکوس (فیلیپین) هر سه این حکومتها تحت فشار غرب مجبور به تسلیم شدند و حتی

در شیلی و فیلیپین دولت آمریکا علناً و رسماً از رقبای آنها پشتیبانی بعمل آورد، گر چه در ابتدا خود عامل اصلی بقدرت رسیدن خود حکومتی‌ها بود. مثلاً خانم آکینو را با سلام و صلوات از آمریکا به فیلیپین فرستادند. مارکوس حتی انتخابات را فراهم آورد و در آخر خود را پیروز نشان داد ولی فایده‌ای نداشت و مجبور به ترک فیلیپین شد چون آکینو انتخابات را برده بود و ارتش هم در کنار او قرار گرفت. یوگوسلاوی وضع بهتری نداشت. انتخابات آزاد اجباراً انجام شد و اسلوبدان بشدت مقاومت کرد که رقیب وی روی کار نیاید. ولی سرنوشت او بدتر از مارکوس بود و در زندان بین‌المللی جنایتکاران تک و تنها از دنیا رفت. در شیلی پینوشه پس از چند سال مقاومت به قبول انتخابات آزاد مشروط بر اینکه خودش سناتور دائمی باشد، تن داد. ولی بالاخره تحت نظر در منزلش در حالیکه حق خارج شدن از منزل را نداشت دق کرد. هر سه این دیکتاتورها زمانی انتخابات آزاد را قبول کردند که در ضعیف‌ترین دوران حکومت خود بودند. امروز جمهوری اسلامی اصلاً در چنین شرایطی نیست. آمریکا مجبور است برای حل مسأله عراق با ایران مذاکره کند و یا برای آرامش در لبنان حضور ایران را در منطقه برسمیت بشناسد. بنابراین شرایط انتخابات آزاد در ایران موجود نیست و دولت هم نه تنها در برگزاری آن اصراری ندارد بلکه انواع و اقسام بازی‌ها را براه انداخته است تا چنین کاری صورت نگیرد. امروز قهرمانان رژیم اصلاح طلبان نیستند، بلکه فالانژهایی هستند که بر سر قدرت با ستیز با یکدیگرند ولی فراموش نشود با علم به اینکه در این شرایط

انتخابات آزاد غیر واقعی است. شعار "انتخابات آزاد" و نه "انتخابات محدود حاکمیت" باید در صدر شعارها قرار گیرد. چه تنها با تحلیل درست از شرایط این شعار واقعی می‌گردد. ما باید در همه زمینه‌های داخلی و خارجی شرایط غیر قابل زیستی برای این انگلها ایجاد کنیم تا بجایی برسند که دیگر پایه‌های محکمی برای ایستادن آنها بر روی آن زمینه‌ها موجود نباشد. مبارزه در همه سطوح شرط انجام کار است. اتحاد عمل بر روی آکسیونهای مشخص یکی از جریان‌های حیات است. شعار اتحاد برای اتحاد فقط در فرم جالب است. امروز اغلب جریان‌های سیاسی بهزار و یک دلیل نتوانسته‌اند حتی در درون خود ایجاد اتحاد نمایند و فراکسیون‌های مختلف با اسمهای یکجور بسیار زیادند. لذا شعار اتحاد "همه با هم" فقط برای سرگرمی است. اتحاد باید در مرحله اول بر سر یک شعار باشد و باید همه نظرات در رابطه با آن شعار مثلاً "دمکراسی" تحلیل واحدی داشته باشند. من نمی‌توانم با آنکه طرفدار دمکراسی است ولی محمد رضا شاه را دمکرات می‌داند بر سر مسئله دمکراسی اتحاد عمل داشته باشم. چون عملاً پس از زمدتی عمر آن هم بسر خواهد رسید. بهر حال اول باید آنهایی که وجه مشترکشان بهم نزدیکتر است حرکات مشترک را باهم انجام دهند. منظور اصلی من اینست که در همه سطوح باید حرکات را وسیع تر کرد وقتی ابعاد مبارزه گسترش یابد کنترل آن مشکل خواهد شد. ارتش عظیم شوروی در مقابل مبارزه گسترده بسربازان اسباب بازی تبدیل گشت. بنظر من در این دوران تنها این نوع مبارزه عملی است، و آن بکوششهای بس گسترده نیاز دارد.

**جباران تاریخ، قلع و قمع و ریشه کنی مخالفت را هر یک تحت عناوین متفاوتی انجام داده‌اند.**

# Iran National Front- US

Nedaye Jebhe Melli - Publication of INF- US

## “Comrade Wolf knows whom to eat”

By :Manu Nouri

He eats without listening and he certainly is not listening to any one, but the hand that feeds him.” Vladimir Putin said, before the invasion of Iraq.

This mind set is shared by many politicians today, not only in U.S., but across the world. Elections are swayed one way or another, by special interest groups and votes are bought and sold, by big business. The time of honest and independently minded public servants like, John Kennedy, Mahatma Gundy and Mohamed Mossadegh, who re still praised for their good will, are long gone. Voter’s dissatisfactions are at the highest level. Populist governments are ousted by extremists tied to special interested in some newly established democracies or even older European countries. Religious zealots, aided by the military machine of super powers are creating chaos, in the name of God, all over the world, putting the blame on the ills of democracy and too much freedom given the young, worried about their future.

Historically, consequences of such adventurous behavior, has been quiet dire. In which, few may have gained for short but, many have suffered for a long time. Many countries, including United States and Iran are going to have, one of their most important elections soon. Early signs show, voters turning away from religious radicals, turned politicians, arm dealers turned advocates of peace and freedom, and instead are embracing more secular candidates with promise of hope and tranquility for future.

Union of seven old military machines in Europe, inflicting so many casualties and causing so much destruction in the past centuries, has now grown to 25 friendly members, removing their common borders, to better enjoy and share their wealth and culture together, setting aside their past quarrels.

Iran, has been hosting close to 4 million guests, migrating from the war ravaged neighbors, Afghanistan and Iraq. United State’s population has been rising by the influx of many migrating workers, leaving their economically depressed countries, seeking work in the U.S. One so called, “illegal migrant worker” answered, “I am chasing my money”. When asked, “Why are you risking your life crossing the border to U.S. illegally? Is he talking about, the money he has been cheated of recently, by some taking refuge on this side of the border now or taken unfairly from his ancestors, in the past? Miss informed, he might be, Guilty he is not.

Amusing statements, like “worst is to come” or “we have to fight them there, so we do not have to fight them here” or even, “the Devil is among us, I can smell him.” made by feuding heads of states, is not the answer these voters are looking for.

A Palestinian father, dragging his young son behind, away from another skirmish, between the Israeli soldiers exchanging bullets for stone, thrown by Palestinian children in Hebron, exclaimed: Stop manufacturing these guns and bullets and my son will be picking his books to take to school, instead of rocks to fight back the soldiers.

President, Franklin D. Roosevelt, calmed the nerves of his people, when the rest of the world was living in the fear of extinction, by saying “There is nothing to fear, but fear itself.” Our journey toward future won’t be so scary either, if we are invite by those, who put the interested of all, before their own, to travel calmly and joyfully to a better future together. For our lives to sustain normalcy again, our candidates must realize how much we have to live for. With abundant knowledge at our grasp, superb technical skills in hand and world wide communication universally owned and eagerly shared, we can all travel on a path to peace, friendship and prosperity, envy of other creatures in Universe.